

## مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار

طیبّه فدوی<sup>1</sup>

### چکیده

مرگ از موضوعاتی است که همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. در عرفان، به غیر از مرگ اجباری که همان قانون طبیعی و الهی است، به نوع خاصی از مرگ اشاره شده است که آن را مرگ اختیاری یا تولّد دوم می نامند. مراد از مرگ اختیاری، زدودن حالات و صفات ناپسند و آراستن روح به اخلاق و صفات الهی است؛ بنابراین مرگ اختیاری، نوعی خودسازی روحی است. در این مقاله، ابتدا مرگ اجباری به عنوان لازمه عالم وجود مطرح شده است و سپس نگارنده، به بحث درباره مرگ اختیاری پرداخته و در انتها، مفهوم «مرگ اختیاری» در اشعار سنایی و عطار مورد بررسی قرار گرفته است. لازم به ذکر است که هم سنایی و هم عطار، «مرگ اختیاری» را «مرگ پیش از مرگ» می نامند.

**کلید واژه ها:** عرفان، مرگ اجباری، مرگ اختیاری، سنایی، عطار.

## مقدمه

مرگ، یکی از مسائل پیچیده و رازآلودی است که ذهن انسان را از دیرباز به خود مشغول داشته است و نیز حقیقت گریز ناپذیری است که به تعبیر قرآن هرکسی آن را خواهد چشید تا به اعمال او در روز قیامت رسیدگی شود.

خداوند در این باره می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَتَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>1</sup>

با تعبیری که قرآن از مرگ دارد، هر مؤمن معتقد به خدا، باید آن را موهبتی بداند که برای انسان مقدر می شود اما زمان آن برای هرکس متفاوت است؛ ولی اگر فرا رسید هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آن را به تأخیر بیاندازد. با مطالعه آیاتی که در قرآن کریم درباره مرگ آمده است، می توان این نکته را استنباط کرد که مرگ، یکی از قوانین طبیعی و الهی است که وجود آن الزامی است زیرا وجود انسان در این جهان موقتی است و اگر قانون مرگ نباشد، ظلمی بزرگ در حق انسان روا شده است و از آنجا که خدا عادل است، در یک دادگاه الهی که ماورای این جهان می باشد، به اعمال انسان رسیدگی می شود؛ به همین دلیل است که می گویند دنیا مزرعه آخرت است و اعمال انسان، پس از مرگ، در پیش او حضور خواهد یافت. پس مرگ لازمه عالم وجود است.

در بسیاری از آیات قرآن، اجباری بودن مرگ، همراه با رسیدگی به اعمال انسان بیان شده است زیرا مرگ دریچه ورود به عالم ماورای ماده و پلی میان دنیا و آخرت است چنانچه در قرآن آمده است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»<sup>2</sup>

## اهداف و سئوالات تحقیق:

هدف از این تحقیق بررسی مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار است و برای

بیان این مفهوم به این سئوالات پاسخ داده می شود:

1. مرگ اختیاری در عرفان به چه معناست؟
2. مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار چیست؟
3. تفاوت بین مرگ اختیاری و اجباری در چیست؟

### پیشینه تحقیق:

مرگ، همواره از چالش‌های فکری و اعتقادی پیش روی بشر بوده است. عده‌ای آن را پایان حیات می‌دانند و عده‌ای نیز آن را سفری به عالمی دیگر و حیاتی دوباره و سیر به سوی کمال و هجرتی به سوی پروردگار متعال می‌پندارند.

عرفا و متصوفه نیز از دیرباز از زوایای مختلف با تعبیری هنرمندانه و زیبا به مسئله مرگ نگریسته‌اند و آن را نقطه شروع حیات حقیقی و پرواز روح از قفس جسم تلقی کرده‌اند از جمله عین القضاة می‌گوید: «مرگ وعده دیدار است و مؤمن بدون دیدار راحتی ندارد» و یا امام محمدغزالی مرد را برای اهل معرفت، خیر و برای بی معرفت‌ان عذاب دانسته است و از دیدگاه وی آتش دوزخ همان آتش شهوات دنیا و شرم از رسوایی‌ها و آتش محروم ماندن از جمال حضرت الهییت و نومیدشدن از دریافت سعادت است. حاتم اصم نیز یاد کردن مرگ را موجب ناامیدی شیطان و دور شدنش از انسان می‌داند (به نقل از تذکره الاولیاء).

اما درباره مرگ اختیاری باید گفت اولین شاعری که آن را به کاربرد، سنایی است. پس از او عطار و مولانا نیز درباره مرگ اختیاری سخن گفته‌اند و هر دو آن را مرگ پیش از مرگ نام نهاده‌اند. بنابراین می‌توان گفت این اصطلاح در شعر اولین بار توسط سنایی به کار برده شده زیرا او پیشرو شاعران عارف است

### مرگ اختیاری از نگاه عرفا:

تفاوت نگرش یک معتقد به معاد و عالم دیگر با منکر آن، از اینجا آغاز می‌شود که یکی مرگ را پایان زندگی و حیات انسان می‌داند؛ اما دیگری آن را آغاز یک دوره جدید به شمار می‌آورد.

عرفا و صوفیه مسلمان، غالباً پا را از این فراتر نهاده و نه تنها آن را آغاز یک زندگی جدید دانسته‌اند، بلکه در یک نگاه عاشقانه، آن را سبب وصال با معشوق ازل می‌دانند و خود پیوسته با آغوش باز، به استقبال آن رفته و در مواردی آرزوی چنین مرگی را سرلوحه امورشان قرار می‌دهند.

علاوه بر آن عرفا، طبق حدیث «موتوا قبل أن تموتوا» معتقدند که جویای حق، باید قبل از اینکه مرگ ظاهری او را در بر بگیرد، خود بمیرد تا به نور حق برسد و به وصال او نایل شود. این به خود مردن از نظر عرفا و صوفیه، جهاد اکبر نامیده می‌شود.

در فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، مرگ اختیاری چنین تعریف شده است: «مرگ اختیاری، قمع هواهای نفسانی و اعراض از لذات است که سبب معرفت می‌شود و مخصوص نشأت انسانیت است. انسان در راه نیل مطلوب و مقصود خود باید موانع را دور کند تا به محبوب برسد». (سجادی، 1370: 747).

در متون قدیمی هم از مرگ اختیاری سخن به میان آمده «قدیمی ترین متونی که در آن به مرگ اختیاری اشاره شده است در عهد جدید از قول عیسی مسیح است که چنین گفته: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَمَنْ لَمْ يُؤَدِّ مَرْتِينَ»<sup>3</sup> (گولپینارلی، 1363: 180) مقصود از تولد دوم، در اینجا مرگ اختیاری است زیرا نفس انسان، چنان از آلودگیها پاک می‌گردد که همچون کودک تازه متولد شده می‌باشد.

در لغت نامه دهخدا، درباره مرگ اختیاری چنین آمده است: «خلع البسه مادی و طرد قیود و علایق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسماء و ذات، «مرگ اختیاری است». (لغت نامه، ذیل مرگ اختیاری)

در تعاریفی که از مرگ اخنیاری ارائه شده است سه نکته اساسی وجود دارد: نکته اول، آن است که این مرگ، مخصوص انسان است زیرا جمادات و نباتات از خود اختیار ندارند تا موت اختیاری در شأن آنها باشد.

در گلشن راز، به این نکته توجه شده و در این باره چنین بیان شده است: «مرگ اختیاری، مرگی است که مخصوص نوع انسان است و عبارت است از قمع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی، مشتتهیات نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوت. (لاهیجی، 1347: 205) نکته دوم آن است که باید به اختیار خود، از لذات جسمانی اعراض کرد و با نفس مخالفت کرد. در این باره باز در گلشن راز آمده است «موت اختیاری، آن است که در امور دنیوی غیر ضروری، مثل جاه و مال که انسان بر کسب آن قادر باشد، به اختیار بگذرد و چنانکه مردگان بی اختیار آن را رها کرده اند حواس انسان نیز باید از تصرف در آن، به اختیار دامن درکشد. (همان: 185).

و نکته سوم آن است که مرگ اختیاری، به معنای نابودی نیست بلکه حیات واقعی است. بنابراین معنای مرگ اختیاری در نزد عرفا، این است که جویای حق، باید قبل از اینکه مرگ ظاهری او را دربر بگیرد خود بمیرد تا به حق برسد و به وصال او نایل شود.

این به خود مردن، از نظر عرفا همان کشتن نفس است که «جهاد اکبر» یا «موت احمر» نام دارد. مرگ اختیاری، مستلزم شناخت خود و غرایز و شهواتی است که خداوند در اختیار بشر قرار داده. تا با آن مسیر کمال و ترقی را طی نماید؛ زیرا غرایز و شهواتی که در نفس آدمی وجود دارد، اگر نابجا محدود و محصور شود، مانند پرده‌ای چشم و دل آدمی را می‌پوشاند و آدمی را در هاله‌ای از توهمات پوچ و بی اساس فرو می‌برد تا زمانی که انسان با دست خود، مقدمات هلاکت خود را فراهم می‌سازد.

اما با مرگ اختیاری، پرده‌های پندار واهی و غفلت و تکبر، از جلوی چشم دل کنار می‌رود و انسان جایگاه واقعی خود را می‌بیند و سپس خالق هستی را می‌شناسد و عملکردی را که بنده‌ای ضعیف در برابر خالق با این همه عظمت و قدرت، باید داشته باشد، به او گوشزد می‌شود. بنابراین چنین انسانی، می‌تواند خود را از سقوط در پرتگاههای هلاکت محافظت نماید. او قدر فرصت را می‌داند و در ایام کشت سهل انگاری نمی‌کند. بنابراین مرگ اختیاری، عبور از خود پرستی و رسیدن به خداپرستی و عشق و معرفت و کمال و اوج ایثار و از خود گذشتگی است.

رمز مرگ اختیاری، آن است که با اراده و از روی عشق انجام گیرد. می‌توان گفت مرگ اختیاری تعبیر دیگری از «فنا فی الله است» زیرا در آن جهت بشریت بنده، در جهت ربوبیت حق محو می‌گردد. در مرگ اختیاری، کلیه افعال و صفات مذموم بنده فانی می‌شود و انسان از تمام منیت‌ها و خودی‌ها می‌میرد. هواهای نفسانی کشته می‌شود و انسان خود را بنده مخلص خود می‌داند به گونه‌ای که دیگر نه به خود و نه به خواسته‌های نفسانی خویش می‌اندیشد.

آنچه در مرگ اختیاری بسیار مهم جلوه می‌کند آن است که در این مرگ، بعد روحانی انسان تقویت می‌شود و تخلّق به اوصاف الهی، تنها هدف انسان می‌گردد زیرا وی به این باور مهم یقین پیدا کرده که جزئی از وجود خداست و از روح وی در او دمیده شده است. در نتیجه با قیام به اوصاف محمود، به پرورش بعد معنوی خود می‌پردازد تا به پیروی از آن

نسبت به پروردگارش معرفت پیدا کند. در مرگ اختیاری، انسان از هستی و خودی خود می‌گذرد زیرا آن را حجابی در مسیر شناخت حق می‌داند و با سفر خود در وجود خدا فانی می‌شود.

### مرگ اختیاری در اشعار سنایی:

یکی از مطالبی که سنایی، به آن پرداخته و پیرامون آن بحث‌های گوناگونی مطرح کرده است مرگ است. او هم به مرگ اجباری اشاره کرده و هم از مرگ اختیاری سخن به میان آورده است.

« نگاه سنایی به مرگ از چند منظر است زمانی عارفانه، گاهی حکیمانه و سرانجام در مواردی همچون واعظان منبری ». (زرقانی، 1379: 139).

سنایی عارف است و در نگرش عارفانه‌اش، مرگ را پایان زندگی نمی‌داند بلکه آن را آغاز یک دوره جدید به شمار می‌آورد. بنابراین آنجا که مرگ را همچون هدیه‌ای قلمداد می‌کند که از دوست رسیده یا مثل مهمانی ارجمند می‌داند که بر انسان وارد می‌شود و آدمی باید از سر شوق به استقبال او رود و تن و جان را با میل فراوان در پیش او قرار دهد. رنگ و بوی کلامش، آمیخته به چاشنی عرفانی است.

اما اینکه اظهار می‌دارد که گیتی دو در دارد یکی در ولادت که قضا آن را می‌گشاید و دیگری در مرگ که قدر آن را باز می‌کند. و یا آنجا که زندگی و دوران حیات را به جاده‌ای تشبیه می‌کند که آدمیان در آن حرکت می‌کنند و نفس کشیدن آنها در حکم گام زدن است و شب و روز، همچون فرسنگ‌هایی طی می‌شود و آدمی با هر نفس، گامی به مرگ و با گذشت شب و روز، فرسنگی به آن نقطه معلوم نزدیک می‌شود، در واقع بیان حکیمانه‌ای از مرگ است که در قالب تمثیلاتی شاعرانه ظاهر شده است. علاوه بر اینها، آنجا هم که با اشاره به یک حدیث نبوی، اذعان می‌دارد که مردمان در خوابند و مرگ مرحله‌ای از زندگیست که آدمی در آن به منتهای ادراک حقیقی هستی می‌رسد و چشمش بینا می‌شود، باز از دریچه حکمت به موضوع « مرگ » نگریسته است.

مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار (85-102) 91

اما در بعضی از ابیات، بر منبر وعظ رفته و بیاناتش دربارهٔ مرگ، حال و هوایی وعظ آلود به خود می‌گیرد مثلاً اینکه می‌گوید هرچه باشی، چه پاک و چه ناپاک و چه شاه و چه بنده، بالاخره مرگ به سراغت می‌آید:

مرگ را چون شگرف و چالاک است سوی ناپاک و پاک ره پاک است  
(سنایی، 1368: 417)

در جایی دیگر به کسانی که از مرگ فارغ شده اند و گناه می‌کنند و توبه را به تأخیر می‌اندازند، با لحن یک واعظ این چنین می‌گوید:

فارغ از مرگ و ایمن از تخویف جرم حالی و توبه در تسویف (همان، 419)  
سنایی، به علت توجه به عالم غیب و بیزاری از عالم ظاهر، از مرگ بیم ندارد و بارها به دیدار آن اشتیاق خود را بیان می‌کند و خویش و دیگران را به ترک جسم و جان نهیب می‌زند زیرا بقای جاودان را در مرگ و فنای ظاهر می‌داند:  
مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا

(دیوان، 1341: 51)

وی اجل را کلید خانهٔ راز می‌داند و گشودن در دین را فقط با کلید مرگ ممکن می‌داند:

اجل آمد کلید خانهٔ راز در دین بی اجل نگردد باز

(سنائی، 1366: 96)

در نظر سنایی، در جهانی که عقل و ایمان حاکم است، با مرگ تن جان زنده می‌شود و انسان خشنودی خدا را به دست می‌آورد:

در جهانی که عقل و ایمان است مردن جسم، زادن جان است

تن فدا کن که در جهان سخن جان شود زنده چون بمیرد تن (همان: 425)

و باز در این باره می‌گوید:

کان که خشنودی احد جوید نور توحید در لحد جوید (همان: 96)

دلیل استقبال سنایی از مرگ آن است که آن را به منزلهٔ مرگ و توشه ای برای زندگی

باقی می‌داند:

خواجه باشم به بندگی نرسم تا نمیرم، به زندگی نرسم  
 کانکه را زندگی بقا برگ است حاجب بار این بقا مرگ است (سنایی، 1338: 89)  
 به عقیده سنایی، آنچه موجب هراس و گریز از مرگ می‌شود، تهی بودن زندگی انسان از  
 خلوص و یکرنگی است. اما آنها که از رنگها رسته‌اند، و از علقه‌ها و جاذبه‌های حیات  
 گسسته‌اند، هراسی از مرگ ندارند.

سنایی در مورد مرگ، تمثیلی زیبا به کار می‌برد. و می‌گوید همه انسانها، اعم از توانگر  
 و درویش، مسافرانی هستند که بر کشتی زندگی سوار شده‌اند؛ کشتی مسیر خود را طی  
 می‌کند و ساحلی که بر آن کشتی توقف می‌کند، ساحل مرگ است. تمام موجودات محکوم  
 به مرگ هستند و تنها وجود بی مرگ خداست. سنایی در دیوان آنجا که صفت جاه‌جویان و  
 زرطلبان و درویش‌صورتان را بیان می‌کند، زندگی‌شان را بدتر از مرگ محسوب می‌کند زیرا  
 به عقیده او، آنها توشه‌ای فراهم نیاورده‌اند و توصیه می‌کند که خلق، باید از مرگ افراد  
 پند بگیرند و بدانند که همین مرگ بزودی به سراغ خود آنها خواهد آمد و اگر به مرگ  
 بی‌توجه باشند، دلیل غفلت و بی‌لیاقتی خود آنهاست. و برای انسان، مرگ همسایه، بهترین  
 واعظ است که ای انسان، مرگ تو را به زودی در می‌یابد. بنابراین سنایی توصیه می‌کند  
 حال که مرگ برای همه مقدر شده، پس قبل از آنکه فرشته مرگ بر سرت سایه بیفکند  
 خود را برای او آماده کن.

مرگ را در سرای پیچاپیچ پیش تا سایه افکند به بسیج (سنایی، 1341: 417)  
 همچنین سنایی به نکته جالب و بدیعی، از دیدگاه حکیمانه درباره مرگ اشاره می‌کند  
 و آن نکته این است که خود مرگ هم مرگی دارد و سرانجام از بین می‌رود:  
 گر تو را از حواس مرگ برید مرگ هم، مرگ خود بخواهد دید  
 مرگ اگر ریخت خون ماده و نر هم بریزند خورش در محشر (همان: 420)  
 تا اینجا سخن از مرگ طبیعی و اجباری بود که سرنوشت هر موجود حادثی است. اما  
 عرفا، به موت اختیاری نیز نظر دارند و سنایی هم به این مرگ اشاره کرده و توصیه می‌کند  
 که اگر طالب زندگی واقعی هستی، پیش از مرگ بمیر، که حضرت ادریس (ع) این کار را  
 کرد و بهشتی شد:



بمیرای دوست پیش از مرگ، اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن، بهشتی گشت پیش از ما

(همان: 52)

سنایی، مرگ اختیاری را «مرگ پیش از مرگ» می‌نامد از نظر وی، مرگ اختیاری، تلاش «برای از نیست هست شدن» و «کعبه دل را از وجود بت نفس پاک کردن» است. وی معتقد است در این راه، باید شمع توحید را در دل روشن نگه داشت. هندوستان نفس کافر را نابود کرد، لذت موقتی چهار طبع نفسانی را کنار گذاشت و شش جهت را به یک جهت تبدیل کرد:

کعبه را از بتان مطهر کن      شمع توحید را منور کن

قصد هندوستان کافر کن      گل این بام و بوم ششدر کن

چه کنی پنج روز در غم و یاس      لذت چهار طبع و پنج حواس (سنایی، 1368: 589)

زندگی واقعی از نظر سنایی، متعلق به کسی است که در مقابل یا جوج نفس خود سدّ محکم و استواری بسازد و در برابر افعی نفس، زمرّد بینایی قرار دهد و از حبس جاه و مقام رها شود تا مسند نشین عالم معنا گردد:

بر هوا عالمی نبینی سود      از هوا زنده ای بمیری زود

دل خود را ز ننگ خود برهان      که نه نافت برو برید جهان؟

پیش یا جوج نفس خود سد باش      پیش افعیش چون زمرّد باش (همان: 472)

سنایی معتقد است که برای رهایی از تمنّیات نفس، باید تلاش کرد هنگامی که مرگ به سراغمان آید در کوی حق، بوی جان به مشاممان برسد، یعنی باید از این جهان پر شروشور و پر غوغا، صرف نظر کرد زیرا کسانی که بنده خدا هستند، همیشه کمربند بندگی و خدمتگزاری را به درگاه او بسته‌اند و قدر گوهر والای انسانی را می‌دانند.

سنایی در ابیاتی از مرگ حقیقی سخن می‌گوید. وی معتقد است که مرگ واقعی، همان جهل است نه مرگ ظاهری:

مردگی جهل و زندگی دین است      هرچه گفتند مغز آن این است (همان، 96)

علاوه بر اینها، سنایی در دیوان در بخش سنایی نیز از مرگ اختیاری سخن می‌گوید و

بیان می‌کند که هنر این است که شخص مانند سنایی بی‌مرگ، بمیرد:

## 94 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

وز مرگ روان پاک را تمکین است  
 در مرگ حیات اهل داد و دین است  
 بی مرگ همی میرد و مرگش این است  
 نز مرگ دل سنایی اندهگین است  
 (سنائی، 1358: 112)

و بالاخره، وی نتیجه مرگ اختیاری را «بقا» می داند:  
 اگر خواهد بقا یابد، بیابد مردنش او  
 اگر معروفیی خواهد، که هم از خویشتن گیرد  
 (سنایی، 1368: 136)

## مرگ اختیاری در اشعار عطار:

عطار نیز همانند سنایی، در اشعارش از مرگ سخن می گوید. مثلاً در عطار، هنگامی که از مرگ سخن به میان می آورد، آن را آغاز فنا و پیوستن قطره به دریا می داند و کسانی را که در مرگ عزیزان از دست رفته می گریند و زاری می کنند، ملامت می کند و این چنین استدلال می کند که ما از پیوستن قطره به دریا که کمال قطره است اندهگین نمی شویم. پس چرا باید از مرگ که آغاز راه فنا و وصال محبوب است غمگین شویم:

اگر یک قطره شد در بحر کل غرق  
 چرا ریزی از این غم خاک بر فرق  
 مشو چون قطره زین غم بی سرو پا  
 که اولیتر بود قطره به دریا  
 (عطار، 1339: 144)

عطار ابتدا از مرگ اجباری سخن می گوید و توصیه می کند که خود را برای مرگ آماده ساز، زیرا فرارسیدن آن حتمی است و سپس با بیان حکایتی از مرگ اجباری، به مرگ اختیاری گریز می زند. عطار این مطالب را در قالب حکایتی درباره حضرت ابراهیم (ع) بیان می کند. در این حکایت، خداوند به حضرت ابراهیم (ع) خطاب می کند که «چه چیز برای تو در جهان از همه چیز سخت تر بود». وی می گوید: «هیچ چیز برایم از جان دادن مشکل تر نبود». و خداوند می فرماید: «اگرچه جان دادن سخت است، اما مردن از خویش دشوارتر است».

حق تعالی کرد سوی او خطاب  
 از پس جان دادن و مردن ز خویش  
 چون چنین در کار مشکل مانده ای  
 روز و شب بهر چه غافل مانده ای؟  
 چاره این کار مشکل پیش گیر  
 راه بر مرگ است منزل پیش گیر  
 گفت اگر جان دادنت آمد عذاب  
 هست چندان سختی ات ز اندازه پیش

ترک دنیا گیر و کار مرگ ساز      راه بس دور است، ره را برگ ساز  
(عطار، 1356: 94)

عطار در اشعارش بیان می‌کند که یکی از معانی مرگ، مردن از خویشتن است و هر که پیش از اجل خویش بمیرد، او را بقای جاودان است:

چنان شو تو که گر آید اجل پیش      تنت مانده بود، جان رفته بی خویش  
اگر پیش از اجل مرگیت باشد      ز مرگ جاودان برگیت باشد  
(عطار، 1339: 167)

وی در حکایت دیوانه‌ای که از حق کرباس می‌خواست، بیان می‌کند که در راه عشق، اول باید از خویشتن مردو نتیجه چنین مرگی بقای بالله است:

که تا اول نمیرد مرد عاجز      تو ندهی هیچ کرباسیش هرگز  
دلا گر کشته این راه گردی      به یک دم زنده الله گردی  
(همان: 150)

وی این مطالب را در حکایت مربوط به مجنون، بازگو می‌کند و چنین می‌گوید:  
به حق زنده شوو ز خویش مرده      نه از پس ماندگان کز پیش مرده  
(همان: 192)

در دیوانش نیز به این مطلب اشاره می‌کند که شرط زنده ماندن، مردن از خویشتن است:  
بمیر از خویش تا زنده بمانی      که بی‌شک گردان با گردن آمد  
(عطار، 1341: 242)

عطار در غزلیاتش نیز تأکید می‌کند برای فانی شدن در حق، باید از این زندگانی مُرد تا به زندگی جاویدان دست یافت:

تا نمیری، درنگردی زنده باز      صد هزاران بار هستی بی ادب  
(همان: 101)

و باز در دیوان می‌گوید:  
چو جان بمرد از این زندگانی ناخوش      ز خود برید و میان خوشی به حق پیوست  
(همان: 112)

عطار، در عطار، در حکایت کیخسرو و جام جم، به چنین مرگی اشاره می‌کند:

## 96 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

اگر از خویش می جویی خبر تو      بمیر از خود، مکن در خود نظر تو  
اگرچه لعبتان دیده خردند      ولی از خویشان پیش تو مردند  
اگر در مرگ خواهی زندگانی      گمان زندگانی مرگ دانی

(عطار، 1339: 15)

همچنین عطار در حکایت ابراهیم ادهم، بیان می کند که اگر خواستار جام جم هستی، باید از خویش در زندگانی بمیری:

وگرتو جام جم خواهی بدانی      بمیر از خویش اندر زندگانی

(همان: 150)

عطار، در منطق الطیر نیز از مرگ سخن می گوید و ابتدا بیان می کند آن کسی که دلش با خداست و به وصال او رسیده، مرگ برای او محال است:

کی بمیرد هر که را با اوست دل      دل بدو ده، دوست دارد، دوست دل  
گر به شوق او دلت شد مبتلا      مرگ هرگز کی بود بر تو روا؟

(عطار، 1366: 367)

و باز در بیتی دیگر در منطق الطیر، گوشزد می کند تا زمانی که از همه چیز غیر از او نمیری، به این درگاه راه پیدا نمی کنی:

تا نمیری تو ز یک یک چییز تو      کی نهی گامی در این دهلیز تو؟  
مرگ گفتا هر که را دل با خداست      کی بمیرد، مرگ بر وی کی رواست؟  
دل چو با او در وصال آید همی      مردن من بس محال آید همی

(همان: 371)

در دیوان نیز این مطالب آمده است که اگر از این زندگی بمیریم، در حقیقت از آن پس مرگی نخواهیم داشت:

وگر بمیری از این زندگی بی حاصل      به عمر خویش نمیری از آن سپس حقا

(عطار، 1341: 10)

عطار معتقد است که «مرگ پیش از مرگ» در حقیقت زندگی است:

دانی تو که هر که زاد ناچار بمرد  
هر روز بمیر صد ره و زنده بباش  
به از چو من و چون ز تو بسیار بمرد  
کاسان نبود تو را به یک بار بمرد  
(عطار، 1356: 108)

عطار، شرط وصال معشوق را مرگ پیش از مرگ می‌داند:  
ای به خود مرده، زنده باید شد  
تا نمیری به گرد او نرسی  
چون بزرگان، بخورده باید شد  
پیش معشوق مرده باید شد  
(عطار، 1341: 183)

ونیز بیان می‌دارد که انسانی که در حین زندگی بمیرد، وقتی مرگ او فرا می‌رسد،  
برایش عین زندگی است:

گر بمیری در میان زندگی عطار وار  
چون درآید مرگ، عین زندگانی باشدش  
(همان: 107)

وی معتقد است که اگر انسان قبل از اجل بمیرد، بر او تیر و خنجر کارساز نیست:  
گر بمیری تو پیش تر ز اجل  
نکند بر تو تیر و خنجر کار  
(همان: 51)

در نظر عطار، مرگ پیش از مرگ باعث رهایی است:  
بمیر از خویش تا یابی رهایی  
که با مرده نگیرند آشنایی  
(عطار، 1376: 190)

عطار بیان می‌کند که اگر کسی در ایام حیات، بمیرد، مردن برایش آسان خواهد شد:  
گر دست دهد به زندگانم مردن  
یک چند همی چنان که می باید زیست  
آسان باشد به یک زمانم مردن  
گر زیسته آید، بتوانم مردن  
(عطار، 1391: 370)

وسپس در جایی دیگر بیان می‌کند قبل از آن که مرگ طبیعی تو فرا برسد، توجه ب  
خود را از بین ببر تا حقیقت قیامت برای تو در دنیا آشکار گردد. «او فاصله دنیا و آخرت را  
خود آدمی می‌داند و معتقد است اگر خود انسان از بین برود قیامت و آخرت انسان شروع

## 98 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

می‌شود. در عرفان از این مطلب به قیامت ضمناً تعبیر می‌کنند و این مرگ، تولدی دیگر است که رسیدن به مرحله‌ای از زندگی جاوید است. (فاضلی، 277: 1374)

او این مطلب را در اسرار نامه این چنین بیان می‌کند:

ز دنیا تا به عقبی نیست بسیار	ولی در ره وجود توست دیوار
اگر اینجا نگردد از تو آن دور	بماند از کمال جاودان دور
چو در دنیا به مردن اوفتادی	یقین می‌دان که در عقب‌بازادی
به دنیا در، به مرگ افتادن توست	به عقب‌در، به مردن زادن توست
چو اینجا مردی آنجا زادی ای دوست	سخن را باز کردم پیش تو پوست

(عطار، 1376: 74)

وی در این ابیات اشاره می‌کند که مرگ در دنیا، در حقیقت، تولد در عقبی و بقا در آخرت است. عطار در دیوان بیتی دارد که بیان می‌دارد هر که مرده تر زید زنده تر خواهد زیست:

چون زندگی ز مردگی خویش یافتند

چون مرده تر شوند، بسی زنده تر زیند

(عطار، 1341: 254)

عطار معتقد است که تنها چاره کار، از وجود خویش بیرون آمدن و یا به تعبیر بهتر مرگ از این وجود است. عطار در اسرار نامه بیان می‌کند هرگاه پیش از مرگ بمیری، گوی سبقت را از دیگران می‌بری:

که هرگاهی که تو از پیش مُردی

بسا کس را که گوی از پیش بردی

(عطار، 1376: 69)

وی در اشعار به مخاطبانانش توصیه می‌کند نه تنها از خویش، بلکه از همه اغیار بمیرند و با دانش خود را زنده کنند:

به دانش زنده شو یک بار آخر

بمیر ای مرده دل، ز اغیار آخر

(عطار، 1339: 18)

همچنین وی بیان می‌کند که اگر یکدم قبل از اجل بمیری، در همان یک دم، عالم را

تسخیر می‌کنی:

اگر پیش از اجل، یک دم بمیری در آن یک دم همه عالم بگیری  
(همان: 300)

وی همچنین در قصه «طوطی و حکیم هند» را که مولوی با عنوان «طوطی و بازرگان» در مثنوی آورده است برای مرگ اختیاری به عنوان تمثیل آورده است و در انتها طوطی به حکیم هند می‌گوید: «آن عزیزان به من آموختند همچون برگ بر خاک ریزان شو و اگر جویای رهایی و خلاصی از قفس هستی، از خویش بمیر» و سپس می‌گوید:

هر آن گاهی که از خود دست شستی      یقین دان، کز همه دامی بجستی  
به جای آوردم از یاران خود راز      کنون رفتم، بر یاران خود باز  
چو تو مردی، به همجنسان رسیدی      به خلوتگاه علوی آرمیدی

چو مردی، زنده جاوید گشتی      خدا را بنده جاوید گشتی (همان: 310)  
«عطار از این داستان نتیجه می‌گیرد که ای انسان گلخن جای تو نیست و قبای خاک بر بالای تو اندازه نیست، جهد کن وجود خود را دریایی و بیدار و هشیار باش تا از خویش بمیری تا به او زنده شوی» (شجیعی، 1373: 257)

لازم به ذکر است که عطار نیز مانند سنایی، مرگ اختیاری را مرگ پیش از مرگ می‌نامد.

### نتیجه‌گیری

انسان از دیر باز به موضوع مرگ می‌اندیشیده و به انحای مختلف از آن سخن می‌رانده است. در عرفان به نوع خاصی از مرگ اشاره شده که به آن مرگ اختیاری یا تولد دوم می‌گویند.

مرگ اختیاری، بر اساس حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» تبیین می‌شود و سه ویژگی دارد: اول اینکه مخصوص انسان است و دوم اینکه، انسان به اختیار خود از لذات نفس اعراض می‌کند و نکته سوم اینکه مرگ اختیاری، به معنای نابودی نیست بلکه حیات واقعی است. در عرصه شعر فارسی، بسیاری از شاعران از مرگ اختیاری سخن گفته‌اند. سنایی و عطار نیز در این باره مباحثی را مطرح کرده‌اند. سنایی مرگ را پایان زندگی نمی‌داند بلکه آن را آغاز حیاتی نوین می‌داند. حیاتی که سبب وصال به معشوق می‌شود در حقیقت با فنا و

مرگ ظاهری، بقای سالک آغار می‌شود اما به شرط اینکه، قبل از اینکه مرگ ظاهری انسان را فرا بگیرد، او خود از این حیات ظاهری بمیرد.

به عقیده سنایی با مرگ تن، جان زنده می‌شود و انسان خالص و یکرنگ نباید از مرگ هراس به دل راه دهد. مرگ اختیاری انسان را به زندگی جاودانه راهنمایی می‌کند. در این نوع مردن، تمام مشتتهای نفسانی، از جمله حرص، آز، خشم و شهوت و... باید کشته شود زیرا از نظر او اینها حجابهایی هستند که مانع از رشد و کمال نفس انسان می‌گردند. و چون مرگ ارادی، گامی در جهت کمال نفس است و به اراده خود انسان می‌باشد، پس انسان باید نگاهی وسیع و روشنگرانه نسبت به مرگ داشته باشد و خود را برای رفتن از این جهان آماده کند تا به حیات ابدی دست یابد.

عطار نیز مطالبی درباره مرگ اختیاری در همه آثارش بیان کرده است وی مانند سنایی، نتیجه مرگ اختیاری را بقای بالله می‌داند. همچنین آن را وسیله‌ای برای شناخت حقیقت قیامت به شمار می‌آورد. با مرگ اختیاری گوی سبقت از دیگران ر بوده می‌شود و عطار معتقد است آن کس که از خویش بمیرد به حق زنده می‌شود. و بالاخره مرگ اختیاری وسیله‌ای است برای تسخیر همه عالم.

با توجه به مطالب مذکور، مرگ اختیاری از نظر عرفا، مبارزه با خواسته‌های نا بجای نفس است و مرگی که انسان، برای رسیدن به حق آگاهانه انتخاب می‌کند و در این مسیر باید از تمام قیود و تعلقات بگذرد و نفس را که برای نیل به مقصود حجاب بزرگی است، از صفات مذموم بزدايد و به صفات الهی متخلق شود تا بتواند حقایق را با چشم دل مشاهده کند و به حیات واقعی دست یابد.

#### پی‌نوشت

- 1- هر نفسی چشنده مرگ است و ما شما را به بد و نیک بیازماییم و به هنگام مرگ به سوی ما باز می‌گردید: (انبیاء، آیه 35)
- 2- خدایی که مرگ و زندگی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارترید و او عزیز آمرزنده است (ملک، 2)
- 3- کسی به ملکوت آسمانها راه نمی‌یابد مگر اینکه دوبار متولد شود.



### کتاب نامه

#### قرآن مجید

- دهخدا، علی اکبر. 1372. *لغت نامه*. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرقانی، مهدی. 1379. *افق های اندیشه و شعر سنایی*. چاپ اول. تهران: روزگار.
- سجادی، سید جعفر. 1370. *فرهنگ مصطلحات عرفا*. تهران: انتشارات بوذرجمهری مصطفوی.
- سنایی، مجدودبن آدم. 1368. *حدیقه الحقیقه و الطریقه الشریعه*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1366. *دیوان سنائی غزنوی*. به کوشش مظاهر مصفا. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1338. *سیرالعباد الی المعاد*. به کوشش مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- شجیعی، پوران. 1373. *جهان بینی عطار*. چاپ اول. تهران: موسسه نشر ویرایش.
- عطار، فریدالدین عطار. 1376. *اسرارنامه*. تصحیح صادق گوهرین. تهران: صفی علی شاه.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1339. *الهی نامه*. تصحیح فؤاد روحانی. تهران: زوار.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1358. *مختارنامه*. تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1356. *مصیبت نامه*. به کوشش نورانی وصال. تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1366. *منطق الطیر*. به کوشش احمد رنجبر. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1341. *دیوان*. به اهتمام تقی تفضلی. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1370. *تذکره الاولیاء*. به کوشش رینولد نیکلسون. چاپ سوم. تهران: انتشارات مولی.
- فاضلی، قادر. 1374. *اندیشه عطار*. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- 102 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»
- غزالی، محمد. 1361. *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
- گولپینارلی، عبدالباقی. 1363. *زندگی و فلسفه و آثار برگزیده مولانا*. با ترجمه و توضیحات توفیق صبحانی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لاهیجی، محمد. 1347. *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. به کوشش رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: زوار.